

بدون دستوپا، با قلبی پر از امید

در باره نیک ویچیچ، یکی از معروف ترین سخنران انگیزشی دنیا که به صورت مادرزادی بدون دست و پا به دنیا آمد اما بزرغم محدودیت ها، موانع زیادی را از پیش رو برداشت تا فرد موفق‌ی باشد



سید مصطفی صابری | روزنامه نگار

پرونده

شاید شما هم در فضای مجازی کلیپ های سخنرانی اش را دیده باشید. مردی بدون دست و پا که با سخنرانی های انگیزشی خود جوانه های امید و حرکت را در دل انسان های زیادی می رویاند. «نیک ویچیچ» به دلیل ابتلای مادرزادی به سندروم تترا آملیا، بدون دست و پا به دنیا آمد. می توانید شوک بزرگی را که پدر و مادرش زمان تولد او داشتند تصور کنید؛ در آن شرایط کسی نمی توانست تصور کند که این کودک زیبایی معلول، روزی به یکی از موفق ترین افراد جهان تبدیل شود. همیشه از سخنرانان انگیزشی انتقاد می شود که امید واهی به جامعه تزریق می کنند. اما درباره نیک اوضاع متفاوت است؛ چون او بارنج زیاد نشان داده ازاده انسان چگونه محدودیت ها را کنار می زند. نیک از اولین کودکانی بود که پس از حذف قانون ممنوعیت ورود افراد معلول حرکتی به مدارس معمولی، مانند دیگر کودکان سالم به ادامه تحصیل پرداخت. در ۸ سالگی به دلیل تمسخرهای شدید همکلاسی هایش افسرده شد. در این پرونده مروری بر زندگی پرپیچ و خم او داریم؛ از روزگاری که در کودکی می خواست جان خودش را بگیرد تا امروز که یکی از چهره های شناخته شده است.

هیچ کس مرا بغل نکرد

نیک سال ۱۹۸۲ به دنیا آمد؛ با تلاش بسیار زیاد و به کمک مادرش یاد گرفت با دو انگشتی که در انتهای اندامی مانند پادرسمت چپ پایین تنه اش وجود دارد، بنویسد. همچنین کارهای روزانه دیگری مانند نوشیدن آب با لیوان، تایپ، پرتاب توپ بیس بال و... را آموخت. در دبیرستان به عنوان رهبر گروه برای موسسه خیریه اعانه جمع می کرد در ۱۷ سالگی موسسه خود با عنوان «زندگی بدون دست و پا» را به منظور امید دادن به افراد افسرده و ناتوان تأسیس کرد. در ۲۱ سالگی از دانشگاه گرفتیت با مدرک کارشناسی در رشته های حسابداری و برنامه ریزی مالی فارغ التحصیل شد. نیک ویچیچ سخنران انگیزشی و مدیر سازمان غیرانتفاعی «زندگی بی حد و مرز» است. از دیگر مهارت های او شنا، موج سواری و بازی گلف است. او درباره خودش می نویسد: «وقتی به دنیا آمدم، پدرم که در اتاق زایمان حضور داشت، از دیدنم بدحال شد و بیرون رفت. پزشکان و پرستاران شوکه شده بودند و به سرعت مرا از مادرم دور کردند. مادرم که پرستار همان بیمارستان بود، متوجه شد که اتفاق بدی افتاده است. پرسید چه شده؟

هیچ آینده ای در انتظارم نبود

نیک در بخش دیگری از کتابش می نویسد: «از وقتی پا به این جهان گذاشته بودم، یک دنیا غم، مشکل، سوال، اضطراب و اندوه را برای والدینم آوردم؛ عاقبت این چه چه می شود؟ از کجای زندگی اش را تأمین کند؟ شغل؟ تحصیلات؟ آینده؟ همه چیز درباره من در هاله ابهام قرار داشت و البته شاید به نوعی واضح بود: هیچ آینده ای در انتظارم نبود. پدر و مادرم در سال های اولیه زندگی ام تصمیم داشتند مرا به خانواده ای دیگر بفرستند. پدر بزرگ و مادربزرگم در فهرست اولین افراد برای بزرگ کردن من قرار داشتند اما نه ایالتا والدینم از این تصمیم منصرف شدند. مسلما من هر چه بزرگتر می شدم، جای بیشتری در دل آن ها باز می کردم. دیگر به سادگی نمی توانستند مهر مرا از دلشان بیرون کنند. من کم کم بزرگ می شدم و نگرانی مادر و پدرم درباره سرنوشتم، با من بزرگتر می شد. تا وقتی خردسال بودم، هنوز متوجه تفاوت میان خودم و دیگران نمی شدم؛ اما از وقتی به مدرسه رفتم، واقعیت تلخ معلولیتم را بیشتر از هر زمانی احساس کردم. کسی جرئت نمی کرد به پسری نزدیک شود که روی ویلچر نشسته بود، دست و پا نداشت و فقط با دو انگشت کوچک که به جای پای چپ رویده بود، مداد را به دست می گرفت. کسی با من حرف نمی زد».



در نگاه دیگران فضایی بودم

در روزهای کودکی افکار خطرناکی به ذهن او که تنها و افسرده بود خطور می کند؛ نیک با بیان این که: رنگ ناهار تک و تنها بودم، بچه مسخره ها می کردند، به من می گفتند «موجود فضایی» یا صفت های دیگری به من می دادند، می نویسند: این توهین ها مرا در هم می شکست. کم کم فهمیدم که خودم باید با آن هاسر صحبت را بازکنم. گاهی در راهروهای مدرسه با بچه ها حرف می زد. تمام تلاشم این بود که به آن ها نشان بدهم که درون، یکی هستم عین آن ها، یک آدمیزاد، با

انتخاب بزرگ نیک

نیک اما کم می فهمد معجزه ای را که نیاز دارد باید درون خودش پیدا کند؛ اتفاقی که او را از دره افسردگی به قله امید می رساند: «کم کم این اندیشه در ذهنم جان گرفت که شاید خداوند از خلقت من هدفی داشته است. والدینم هم که افرادی مذهبی هستند، به مرور زمان به این باور رسیده بودند و می گفتند حتما هدفی در آفرینش تو هست. از وقتی این فکر در ذهن من جرقه زد، دیگر منتظر جوانه زدن دست و پایم نشدم. تلاش کردم هدف از آفرینشم را پیدا کنم و سرانجام آن را پیدا کردم. من معجزه ای را که از خداوند طلب می کردم، خودم در زندگی ام رقم زدم». از آن روز نیک ویچیچ، مردی شد که با چالش های بزرگ به دنیا آمده بود اما نه تنها در برابر مشکلات ایستاد، بلکه آن ها را به فرصتی برای الهام بخشی به دیگران تبدیل کرد.



نقطه عطف: پذیرش و رشد

معنایی که نیک برای زندگی اش ساخت، این بود که محدودیتش را تبدیل به سکویی کند برای مبارزه با زندگی و ترویج امید. برای این که نشان دهد باور می تواند از سد هر محدودیتی بگذرد؛ اما قدم اول پذیرش کم توانی اش بود. نیک در سال ۱۹۹۹ به سخنرانی علاقه مند شد و نخستین سخنرانی خود را در حین تحصیل در دبیرستان آغاز کرد. او به تدریج دریافت که از به اشتراک گذاشتن تجربه هایش با دیگران احساس آرامش و توانمندی می کند. او احساس کرد که می تواند صدای کسانی باشد که به دلیل ناتوانی هایشان از زندگی دست کشیده اند. او در دانشگاه با رشته مدیریت کسب و کار فارغ التحصیل شد و به کنفرانس ها و جمع های مختلف دعوت شد تا تجربه های شخصی اش را به اشتراک بگذارد. نیک ویچیچ به تدریج به یک سخنران انگیزشی بین المللی تبدیل شد. یکی از دلایل موفقیت نیک، روش های منحصر به فردی است که او برای انتقال پیام هایش به کار می برد. او از داستان های شخصی، شوخی های خود و یک سری نکات عملی برای ترغیب مخاطبان به تلاش و کوشش بهره می برد.

مفاهیمی که نیک روی آن ها متمرکز است

قدرت اراده
نیک به مردم یادآوری می کند که هیچ چیزی نمی تواند جلوی آن ها را بگیرد، به شرط آن که خود را باور داشته باشند. البته کسانی که در حوزه روان شناسی و توسعه فردی به صورت علمی کار می کنند معتقدند نمی توان یک فرمول ثابت برای همه آدم ها داشت و اگر فرد پرااراده ای مثل نیک بر موانع غلبه کرده؛ دیگری شرایط متفاوت زمینه ای، وراثت و محیطی دارد و فرمولش برای غلبه بر مشکلات مثل نیک نخواهد بود. **پذیرش خود**
او معتقد است که پذیرش خود، اولین گام برای تغییر و پیشرفت است. هیچ عیبی نمی تواند مانع موفقیت یک شخص شود. این جاهم داستان خود نیک الهام بخش، جذاب و در عین حال عینی و ملموس است. بسیاری از سخنرانان انگیزشی دنیا در تلاش هستند روایتی از زندگی خود ارائه دهند که آن ها را مثل یک گلاباتور در عرصه مبارزه با مشکلات نشان دهد تا تاثیر صحبت شان افزایش پیدا کند؛ اما نیک نیازی به تظاهر ندارد و از این منظر است که صحبتش باور پذیر است.

ZENDEGI- SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

یکشنبه ۷ بهمن ۱۴۰۳

۲۵ رجب ۱۴۴۶ | ۲۶ ژانویه ۲۰۲۵

شماره ۲۱۶۹۳

۲۹۱۲

کم توانی با تاثیرگذاری جهانی

سال هاست نیک ویچیچ با تأسیس بنیاد «زندگی بدون محدودیت» به کار خود ادامه می دهد. این بنیاد با هدف کمک به افرادی که مشکلات مشابه او را دارند و یا به دنبال انگیزه و الهام هستند، فعالیت می کند. نیک به عنوان یک نویسنده نیز شناخته می شود و کتاب هایش مانند «زندگی بدون محدودیت» و «تحلیلی بر امید» در سراسر جهان پرفروش شده اند؛ هرچند باز هم باید به خاطر بسپاریم که آثار او صرفاً تجربیات یک آدم موفق بوده و نمی توانند روش هایی علمی برای توسعه فردی تلقی شوند. در کنار نوشتن، سال هاست که او به بیش از ۷۰ کشور سفر کرده و در کنفرانس های بزرگ جهانی سخنرانی کرده است. او پیامش را با خود به دورترین نقاط جهان برده و هیچ گاه از تلاش برای ایجاد تغییر در زندگی دیگران دست نکشیده است.



چالش های جدید: عشق و خانواده

نیک ویچیچ نه تنها یک سخنران موفق، بلکه یک همسر و پدر مهربان نیز هست. او در سال ۲۰۱۲ با کینسی ویچیچ ازدواج کرد و اکنون پدر سه فرزند است. او همواره بر این اصل تأکید دارد که خانواده اش بزرگ ترین منبع الهام و قدرت اوست. برخی از چالش های او به عنوان یک پدر با محدودیت های جسمانی، منجر به ایجاد استراتژی هایی منحصر به فرد برای تربیت فرزندان ش شده است. نیک و کینسی دریکی از کنفرانس های انگیزشی که نیک در آمریکا برگزار کرده بود، با یکدیگر آشنا شدند. نیک و کینسی با وجود این که نیک دارای ناتوانی های جسمی است و در برخی موارد به حمایت بیشتری نیاز دارد، در رابطه خود عشق و احترام عمیقی را تجربه می کنند. کینسی به عنوان یک همسر، همواره از نیک حمایت کرده و توانسته است به او در کارهاو چالش های روزمره کمک کند. او بارها در مصاحبه ها و سخنرانی های عمومی بر عشق و حمایت بی قید و شرطش از نیک تأکید کرده و او را به عنوان یک منبع الهام معرفی کرده است. کینسی در مصاحبه های مختلف به این نکته تأکید می کند که نیک نه تنها یک شوهر، بلکه بهترین دوست و رفیق اوست. او به مردم یادآوری می کند که عشق واقعی هیچ گونه محدودیتی ندارد و رابطه آن ها نشان دهنده این ایده است که فرد می تواند با وجود چالش ها و محدودیت ها، عاشق و محبوب باشد.

انتقادهایی به نیک!

هر چند تلاش و امیدواری نیک تحسین همه را در پی داشته؛ اما مثل بیشتر سخنرانان انگیزشی که متهم هستند محتوای صحبت شان علمی و دقیق نیست؛ برخی روان شناسان نگرانی هایی را هم نسبت به محتوای سخنرانی و آثار ویچیچ دارند که در چند دسته بندی کلی قرار می گیرد و هر مخاطبی نیاز است نسبت به آنان آگاه باشد تا با دید بهتری سراغ آموزه های نیک برود. **دوری از مبانی علمی**
بسیاری از روان شناسان معتقدند که نیک مثل دیگر سخنرانان انگیزشی معمولاً به ارائه تجربیات خود و نظرات شخصی می پردازد و این موضوع می تواند به ایجاد تصورات نادرست یا ساده انگارانه درباره مسائل روان شناختی و چالش های زندگی منجر شود. به عنوان مثال، برخی از این سخنرانان ممکن است در چند تلاش و امیدواری نیک تحسین همه را در پی داشته؛ اما مثل بیشتر سخنرانان انگیزشی که متهم هستند محتوای صحبت شان علمی و دقیق نیست؛ برخی روان شناسان نگرانی هایی را هم نسبت به محتوای سخنرانی و آثار ویچیچ دارند که در چند دسته بندی کلی قرار می گیرد و هر مخاطبی نیاز است نسبت به آنان آگاه باشد تا با دید بهتری سراغ آموزه های نیک برود.

حس کاذب مسئولیت پذیری
محتوای آثار انگیزشی این است که هر فردی می تواند با تکیه بر نیروی اراده اش چالش ها را پس بزند. منتقدان به این نکته اشاره می کنند که این نوع سخنرانی های می تواند حس مسئولیت پذیری را در افرادی که به دنبال کمک و حمایت هستند، به طور نادرستی تقویت کند؛ به طوری که ممکن است آن ها خود را به خاطر مشکلات شان سرزنش کنند و این احساس را پیدا کنند که اگر فقط تلاش بیشتری داشتند، می توانستند مشکلات شان را حل کنند یا اراده کافی ندارند برای همین هنوز درگیر مشکلات هستند.

البته نکته بسیار مهم این است که بین نیک به عنوان عضوی از جامعه که زندگی شخصی پرچالشی داشته و موانع بزرگی را از سر راهش برداشته با محتوای انگیزشی صحبت ها و آثارش تفکیک قائل باشیم؛ چون به رغم انتقاد از آثارش، نمی توان اراده او را در زندگی نادیده گرفت.

